



پروشکاکا علم اول مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حرف اول

دگر شنوی، دگر بینی و دگر اندیشی!

به من گفت: از هیاهو خسته‌ام: ناگزیرم از این شهر پر هیاهو بگریزم؛ تا چند صباح آخر عمر را در گوشه‌ای دنج بگذرانم.

به او گفتم: راه آسان‌تر آن است که اگر عمل به مصلحت دید حافظ را نمی‌توانی! راه و رسم دگر شنوی را بیاموزی!

پرسید: دگر شنوی چه صیغه‌ای است؟ دگر اندیشی و دگر باشی را از دوم خردادی‌ها شنیده بودم؛ تاکنون کسی با من از دگر بینی و دگر شنوی نگفته بود! آن چه تو می‌گویی، در قوطی هیچ اصلاح طلب و محافظه‌کاری نیست!

در پاسخ، پرسیدم: مگر از شعر ملای رومی بی‌خبری؟ او که با ادبیاتی که گاه به سبب شفافیت زیاد چنان زنده می‌نماید که گوش را کمی می‌خراشد و چشم را تا قسمتی می‌زند! چنین سروده است:

گوش خرابفروش و دیگر گوش خراب
کاین سخن را در نیابد گوش خراب!

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تورا^(۱)

اگر بتوانیم با توصیه‌ی ملای رومی - که این روزها غوغایی در آمریکا بر پا کرده است! یک جفت این دراز گوش! را با گوش‌ی شنوای حقایق سوداکنیم، از سخن این و آن ملول نمی‌شویم. چنان‌که اگر

۱- آیا خواهی شیرازی، در ننگای قافیه «ندیدم» را به جای «نشندیم» به کار برده است؟ یا در ادبیات او سخن از مقاماتی است که دیدن و شنیدن را مرزی نیست؟ پاسخ و پرسش‌هایی از این دست را باید از حافظ پژوهان بشنویم. ناگزیر به طرح پرسش بسنده می‌کنم.

با گوش آن قلندر یک لاقبای شیراز به هیاهوی هر شهر و آهنگ گردش روزگار و چرخش چرخ‌های توسعه گوش بسپاریم، جز صدای سخن عشق را نمی‌شنویم: این صدای سخن عشق است که کران تا کران هستی و بی کران روزگاران را از نغمه‌ی یاد و زمزمه تسبیح سرشار کرده است. گویی که دیدن صدای سخن عشق را بتواند، لاجرم بر هر هیاهو چشم فرو می‌بندد: چنان گویی: هیاهوی این و آن، عربده‌ی زور مداران و نعره‌ی خشونت گرایان را نمی‌شنود! بگذریم که در انکراالصوات نیز رمزی از صدای سخن عشق نهفته است. کاش لقمانی همگی مان را با رمز حکمت آشنا سازد و مارا راه و رسم تعادلی بیاموزد.

درمان چشم و گوش، محور اصلاحات پیامبران

اساسی‌ترین مشکل انسان، امروز - چون دیروز و شاید فرداها نیز - نداشتن چشم و گوشی است که با آن دیدن جمال دوست و شنیدن صدای سخن عشق را بتواند! اگر با چنین نگرش و نگاهی متون مقدس بویژه قرآن کریم را بنگریم، به روشنی می‌بینیم که: محوری‌ترین نکته در خاستگاه بعثت پیامبران، اصلاح چشم‌ها و گوش‌ها بوده است! در پرتو خورشید بی غروب نهج البلاغه نیز بیش از پیش با چنین نگاهی آشنا می‌شویم: آشناترین مخاطب‌های آشنای بعثت، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را با سیمای پزشکی دیده دست که درمان دل‌های ناکام از شناخت و چشم و گوش‌های ناتوان از دیدن و شنیدن را اهتمام داشته است:

بزشگی که با درمانگاه سیارش در جست و جوی بیماران است: هم مرهم‌های اوکار ساز است و بی‌تردید زخم را تسکین می‌بخشد! هم به گاه ضرورت، داغ افزایش می‌گذارد (وغده‌های چرکین را ریشه می‌سوزاند). آن همه را در پاسخ به نیازهای بیماران به کار می‌گیرد؛ تا: کوردلی‌ها، کرگوشی‌ها و گنگی‌ها را درمان کند! (۱)

از انبوه نکته‌های نهفته در آن گفتار دل‌نشین که اندیشه‌ی علوی را بازتاب می‌دهد، اینک نگاه نگارنده معطوف به این نکته است که: در نگاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، اصلاح گوش و چشم انسان‌ها، در سرلوحه‌ی اصلاحاتی است که پیامبران بزرگ خدا به آن اهتمام داشته‌اند. پیش از آن که از این آموزه‌ی گره‌گشا نتیجه‌گیری کنیم، از نانوشته‌ی گذاشتن نکته‌ای دیگر - در این زمینه - دریغ دارم:

نیم نگاهی به امتیاز فقه علوی

امام علیه السلام را گفتاری ست کوتاه و ژرف، در بیان شرایط قربانی. در آن گفتار، سخن از باز بینی چشم و گوش دامی ست که زائر کعبه به قربان گاه می برد:

باز بینی چشم و گوش قربانی، در شمار اعمالی در مناسک حج است که در کمال (و مقبول افتادن) قربانی، نقش دارد: چون گوش و چشم دام سالم باشد، قربانی سالم و کاملی است (که می توان به محضر دوست تقدیم کرد) که قربانی شکسته شاخ را می توان پا گرفت و کشان کشان به قربان گاه برد^(۱)

براین باورم که در روایت هایی از این دست، نشانی ست از تفاوت فقه علوی نیز؛ با آن چه امروز - با عبور از معبرهای روزگارهایی فتنه آلود - به ما رسیده است: ژرف بنگریم که در ادبیات علوی، از بیان احکام قربانی نیز، چگونه صدای سخن عشق را می شنویم؟ آیا تأکید بر سلامت چشم و گوش قربانی، گویای اهتمام شگرف و دور از باور به سلامت ابزار شناخت نیست؟ اصرار ندارم که آن چه را در تفسیر آن گفتار علوی قلم زده ام، پذیرفته شود. چه، اگر چنین برداشتی را بپذیریم یا نپذیریم، یا به مشکلی در اساس و مبانی این نوشتار، دچار نمی شویم.

آیا فاجعه هایی که بر سر انسان در کران تا کران تاریخ تمدن فرود آمده است، بیش از هر چیز معلول بیماری چشم و گوش نبوده است؟ آیا در تقابل مصلحان و تبه کاران تاریخ، بیش از هر چیز این واقعیت در نگاه نمی نشیند که جنگ حق و باطل، معطوف به همین نکته بوده است؟ تبه کاران، از هر ابزار و امکاناتی بهره کشی می کرده اند تا به چشم و گوش انسان ها آسیب رسانند و قدرت دید را از مردم بگیرند. پیامبران خدا و مصلحان راستین نیز، برای بیداری و بینایی انسان ها بیشترین تلاش را داشته اند دروغ پردازی، شایعه سازی و هیاهو - بیش از هر چیز - راه سلطه گری را هموار می کرده است و به زور مداران خود کامه فرصت می داده است که از انسان ها سواری بگیرند و حاصل رنج و تلاش آنان را چپاول کنند.

فاجعه تعطیل قلم!

ارزش آزادی بیان و قلم نیز، در پیوند با همین نکته ی اساسی ست: زور مداران خود کامه ای که از چشم های بینا و گوش های باز هراس داشته اند، زبان های حقیقت گو و قلم های روشن گر را دشمن خود می پنداشته اند و از همه امکانات برای تقابل با روشن گری سودی می برده اند. فاجعه ی تعطیل

قلم و تحریم نگارش را - در آغاز عصر خلافت - با چنین نگاهی می توان تحلیل کرد. بی آن که بخواهیم خاطر عزیزانی را رنجه کنیم و این قلم را به نگارش مسایل اختلاف انگیز بیالایم، ناگزیریم با اشاره یاد آور شوم که: در بازخوانی تاریخ اسلام، نمی توان بر این واقعیت تلخ چشم فرو بست! هر چند که باید مرز انتقاد را از حرمت شکنی پاس داشت. در هر فرصت صمیمانه بر این باور پای فشرده ام که:

هیچ مسلمانی نباید در نقد گذشته - و تأمل در سرگذشت تمدن اسلامی - بیان و قلم را چنان به حرمت شکنی بیالاید، که در صفوف دین باوران و اهل قبله شکاف افکند، یا شکافها را بیشتر کند. با این همه، نباید حرمت بزرگان تاریخ اسلام، پژوهش را طلسم کند. نمی توان بر این فاجعه چشم فرو بست که: آیین و تمدنی که در نخستین پیام کتاب مقدس اش، سخن از ارزش قلم است؛ پس از رحلت پیامبر ﷺ - و در روند شکل گیری فتنه ها - شاهد فاجعه ای گردید که از آن، جز با عنوان فاجعه ای تعطیل قلم و تحریم نگارش، نمی توان یاد کرد!

پرسشی از دگر اندیشان

تا اینجا، حداقل با جبهه ای اصلاح طلب مشکلی نداریم. مشکل آن گاه رخ می نماید که بر آن شویم که کار و کار نامه ی غرب را با نگاهی دیگر بنگریم: نگاهی متفاوت با آن چه با موج های تازه رایج شده است: موجی که می توان با عنوان غرب ستایی از آن یاد کرد.

بر آن نیستیم که پیدایش موج غرب ستایی را - در پی روزهایی که موج غرب ستیزی بر آن حاکم بود - تحلیل کنم. خاستگاه این قلم، جز زمینه سازی این پرسش نیست که: آیا به راستی، رسانه داران غرب - که گوش فلک را از هیاهوی آزادی بیان و قلم کر کرده اند - در اردوگاه مصلحانی جای دارند که گوش ها را شنوا و چشم ها را بینا می پسندند؟ آیا در پس نقابی که تار و پودش صلح طلبی و آزادی خواهی ست، چهره ای دیگر پنهان نیست؟ انگیزه ام در طرح این پرسش، زمینه سازی نیم نگاهی ست به بازتاب مسایل ایران - در فزون از دو قرن - در روزنامه تایمز لندن. آن چه را تا کنون نگاشته ام، جز تلاشی با این هدف نبوده است. گویی این قلم را در اشاره به واقعیتی تلخ، چون نیشتری می پنداشته ام! ناگزیر برای کاست از درد نیشتر، آسمان و ریسمان را به هم تابیده ام؛ چنانکه به پرنویسی نیز دچار شده ام! با این همه، پیش از نتیجه گیری - از مقدمه چینی های گذشته - چند سطری را به مقایسه ی دو گونه موج - در پیوند با غرب - اختصاص می دهم:

غرب ستیزان دیروز و غرب ستیزان امروز!

بویژه در این مقایسه‌ی حیرت‌انگیز، مخاطب این قلم، نسل نوجوانی است که شاید امروز زندگی را در شرایطی تجربه می‌کند که موج غرب ستایی بر بسیاری از محافل فرهنگ ساز حاکم شده است. اینک سخن از درستی یا نادرستی این موج نیست: سخن از تجربه‌ای است که شاید برای این نسل سودمند باشد! هر چند که با هیاهویی که اینک با جنگ رورها! بر این نسل می‌گذرد، نوشته‌هایی از این دست، آب در هاون کوبیدن است! ^(۱)

سخن از یک ربع قرن پیش از امروز است: روزگاری که بهترین بخش عمر نسل پیشین را فرو بلعیده است! همان روزها که شمار فراوانی از قلم‌داران، هنرمندان و فرهنگ‌سازانی که هم اکنون بر موج غرب ستایی پारو می‌زنند، دیروز با انحصارطلبی و اصرار بر یک تازی، بر موج غرب ستیزی سوار بودند. برای نسل نو که امروز اندیشه و عواطف‌اش از موج غرب ستایی اثرپذیر است، درنگ و تأمل در این تناقض پرسش‌انگیز سودمند است. از حقوق این نسل است که بویژه کسانی را در پرسش‌های خویش مخاطب سازد که در هر دو گونه موج آفرینی و موج سواری نقش داشته‌اند. احقاق این حق، بیش از هر چیز، در گرو تأملی در هر دوروی سکه است: نسل نو ناگزیر است روزهایی را یاد آور شود که:

شعار مبارزه با امپریالیسم و ژست ستیز با سرمایه داری غرب، سرمایه و خزانه‌ی شعار بسیاری از افراد و گروه‌هایی بود که امروز چنان دگرگون شده‌اند که گویی می‌کشند تا در تقرب به غرب، گوی سبقت را از یکدیگر برابند. بگذریم از فرصت طلب‌هایی که دیروز - بی آن که شهامت مبارزه را دارا باشند - در اردوگاه مبارزان، با دوز و کلک‌هایی دکه و دکانی می‌ساختند و امروز گویی عقده‌گشایی را فرصت یافته‌اند: عقده‌گشایی با انتقام از پیش‌گامان مبارزه؛ که شرح آن در این تنگنا نمی‌گنجد.

برای آگاهی از دوروی سکه نیم قرن گذشته، به پیمودن راهی دراز نیازمند نیستیم: با مراجعه‌ای به هر یک از آرشیو‌هایی که در آن، مطبوعات نخستین سال‌های پیروزی انقلاب نگهداری می‌شود، انبوهی از نوشته‌هایی را می‌یابیم که واقعیت‌هایی دور از باور را - به روشنی - در نگاه می‌نشانند: در شمار نمونه‌ها، واکنش افراد و گروه‌های سیاسی و روشنفکری را - در پیوند با اشغال سفارت

۱- مضمون: جنگ در... سکش گروه‌هایی است که از آنان با عنوان‌هایی چون تندرو، کندرو، میانه‌رو... یاد می‌شود.

آمریکا- یاد آور می‌شوم: آیا حیرت‌انگیز نیست که دیروز، چنان رفتاری با اجماع اهل قلم تشویق می‌شد؟ شمار فراوانی از آنان که امروز تلفات و خسارت‌های جنگ را چماق کرده‌اند و از آن - در تسویه حساب‌های سیاسی - سود می‌برند، دیروز اقدامی را به عنوان حماسه می‌ستودند، که جنگ ۸ ساله، از هزینه‌های آن بوده است! مباد این پندار بر ذهن‌ها سایه افکند که: در این یاد آوری، سخن از گروه‌هایی ست که به اردوگاه کمونیسم تعلق داشته‌اند و خود را به خلق‌ها سنجاق می‌کردند! سخن از روشنفکرانی ست که بعضاً در طیف‌های غربی بوده‌اند. به عنوان نمونه، در نخستین پی‌اف‌زد این نوشتار، سر مقاله‌ای را از کتاب جمعه آورده‌ام: نشریه‌ای که قلم دارانی پر آوازه را با گرایش‌های گوناگون، پیرامون احمد شاملو گرد آورده بود.^(۱)

توصیه‌ام به نسل کنونی جز این نیست که بادرنگ و تأمل در چنین مواضع متناقض و حیرت‌انگیز، از این واقعیت آشکار غافل نباشند که: در مدار ستایش و ستیز، نمی‌توان راهی به حقیقت یافت. بر غرب ستایی و غرب ستیزی، سایه‌ای ست از عواطف؛ که گاه به تعصب نیز آلوده است. ستیز و ستایش چون دو نیم دایره‌ای ست که شناخت را به بن بست می‌کشاند و تحقیق را طلسم می‌کند. چنین است که هرگاه در غرب ستایی موجی شکل بگیرد، سپردن سرنوشت خویش به آن موج، اقدامی ست خردناپذیر! بویژه برای نسلی که انبوه تجربه‌های گذشته را در اختیار دارد.

پرسش از ستایش گران غرب

اینک در نتیجه‌گیری از آن چه گذشت، می‌پرسم: آیا به راستی نیک بختی نسل‌های آینده با سپردن سرنوشت خویش به موج توسعه تأمین می‌شود؟ آیا در پیمودن راه توسعه، نباید از سلطه‌گرایی‌ها و سلطه‌گستری‌ها نیز نگران باشیم؟

آیا بایسته است که هر آن چه را نسل‌های گذشته - در مبارزه با استعمار - رسته‌اند، پنبه کنیم؟ آیا راهی را که قهرمانان ملی و مذهبی در جای‌جای جهان اسلام و کشورهای ستم دیده پیموده‌اند، باید به کلی رها کنیم؟ آیا برای رسیدن به توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی... ناگزیریم که هویت خویش را نیز فراموش کنیم؟

پرسش‌هایی از این دست را نمی‌توان به درستی پاسخ گو بود، مگر: از توسعه، غرب و آن چه خود داشته‌ایم، شناختی همه‌سویه داشته باشیم، شناختی که بر آن، سایه‌هایی از تعصب‌های کور- از هر

نوع آن - سنگینی نکند. با جناب شبستری در ضرورت نقد قرائت رسمی از دین هم باورم. اما عیار او را در این نقد نمی‌پسندم: عیاری که به شدت بوی ناک تعصب در شیفتگی به غرب است!^(۱) یک بار در یاد داشتی، آمادگی خود را برای گفت و گو اعلام کردم. اینک نیز یک بار دیگر از این فرصت - در تکرار همان موضع - سود می‌برم: موضع طلبه‌ای پرسش گر، که این گونه قلم‌ها را آلوده به گرافه می‌پندارم: گرافه درستایش از غرب و کم لطفی در ارزیابی ره آورد ادیان، بویژه آیین اسلام اگر راهی که قلم ارائه می‌کند - به جای کعبه - سر از شبستر هم در می‌آورد! نیازی به سماجت در گفت و گو نبود، مشکل اینجاست که گویی آن راه، جز به تل آو یو نمی‌انجامد!

مروری به فهرست مسایل ایران در روزنامه تایمز لندن

تاراه بیش از این خسته کننده نشود، توصیه می‌کنم: فهرستی را که بنیاد تاریخ از بازتاب رخ داده‌های ایران در روز نامه تایمز لندن - به جای دو شماره از فصل نامه یاد - فراهم کرده است، بی تعصب مرور کنیم:

آیا این روزنامه - به عنوان نمونه‌ای از رسانه‌های غربی - به اطلاع رسانی سالم پایبند بوده است؟ با نگاهی به مقطع‌های سرنوشت ساز، می‌توان به پاسخ اجمالی این پرسش دست یافت. با تأملی در بازتاب مسایل ایران - در مقطع‌های سرنوشت ساز - به روشنی می‌بینم که: این رسانه، بیش از هر چیز هدف‌های سیاسی را در نظر داشته است: از زنده و بخشی از روزگار قاجاریه که بگذریم بازتاب نهضت مشروطه و تجددطلبی را به گونه‌ای می‌بینم که گویی سهم هر فرد و گروه، هم سنگ با هم خوانی مواضع اش با سیاست استعماری انگلیس بوده است. به عنوان نمونه می‌توانیم اصلاح طلبی چون امیرکبیر را با ملکم مقایسه کنیم. نیز در سکوت پرسش‌انگیز تایمز، در پیوند با مدرس ببیندیشیم!

روشن تر از این همه، بازتاب پیدایش سلسله پهلوی در روزنامه تایمز لندن است. مقایسه‌ای میان شمار مقاله‌های ویژه و سر مقاله‌های ویژه و سر مقاله‌های تایمز - به هنگام سلطه‌ی رضاخانی - با دیگر مقطع‌ها روشن گر این نکته است.

۱- به عنوان نمونه مراجعه کنید به: محمد مجتهد شبستری، نقدی به قرائت رسمی از دین بخش نخست - صفحه ۱۳ - ۲۰ - با تأمل در تصویری که از جوامع اسلامی پیش از ورود تمدن جدید ارائه شده است. نیز با تأمل در تصویر زیبای غرب، بی نیم نگاهی به نمایان‌ترین نشانه‌های سلطه‌گری و زورمداری و فاجعه‌هایی که با استیلاء غربی رخ داده است.

آیامی توان پذیرای این گمانه بود که... خبرنگاران آن روزنامه، از خشونت‌ها و قتل‌هایی مرموز و مشکوک آن روزگار، بی‌خبر بوده‌اند؟ آیا انبوه آزادگانی که زیر چکمه‌ی رضاخان جان باخته‌اند، بشر نبوده‌اند؟ چگونه است که از آن همه تجاوز آشکار به حقوق بشر، هیچ بازتابی را در روزنامه نمی‌بینیم؟ اینک اگر مقایسه کنیم و رفتار روزنامه را - در اطلاع‌رسانی - بانگاه تطبیقی بسنجیم، بیش از پیش روشن می‌شود که: هرگز رسانه‌های غرب را اهتمامی به مسایلی چون آزادی، حقوق بشر، اطلاع‌رسانی و گزارش بی‌طرفانه‌ی رخ دادها نبوده است! بیش و پیش از هر چیز، بهره‌کشی ابزاری را از تمامت این شعارها می‌بینیم! با این نگاه انبوه گزارش‌هایی که از شورش‌های ایران در جای جای کشور - پیش از کودتای سوم اسفند - به چشم می‌خورد، جز در آمدی بر تبلیغات گسترده برای اصلاحات رضاخانی نبوده است.

روشن‌تر از این همه، موضع روزنامه در برابر نهضت امام خمینی: از آن چه در ایران از آغاز نهضت تا حماسه ۱۵ خرداد گذشته است، حتی یک خبر و گزارش را در روزنامه تایمز نمی‌بینیم! از ۱۵ خرداد نیز جز چند خبر کوتاه دیده نمی‌شود که در آن، شمار شهیدان بیست تن گزارش شده است!^(۱)

نیز از محاکمه نهضت آزادی نیز جز در یک سطر پادی نشده است^(۲)

چنین است باز تاب تبعید امام خمینی علیه السلام در داستان اعتراض به احیاء کاپیتالیسیون.^(۳)

اینک بنگریم به رفتار همین روزنامه در بازتاب دادن آن چه به جمهوری اسلامی آسیب می‌زند. بر این باورم که این نکته برای هر آزاداندیشی - با مروری به فهرست مسایل ایران - روشن است. با این همه، برای بهره‌گیری دقیق علمی، ناگزیریم تلاشی گسترده را اهتمام ورزیم. به آن چه گذشت، این نکته را می‌افزایم که: آن چه بر رسانه‌های غرب در سال‌های ۵۶ و ۵۷ گذشته است، موضوع پژوهشی ست جداگانه.

۱- رجوع کنید به همین شماره صفحه ۵۲۳ - ۵۲۴.

۲- همان صفحه ۵۳۰.

۳- همان صفحه ۵۳۷.

عیب آن جمله بگفتی، هنرش نیز بگوا

آن چه را با اشاره - پیرامون رفتار و سیاست‌های رسانه‌ای - قلم زدم، هرگز به مفهوم نگاهی یک سره منفی نیست. ناگزیرم هم اکنون از کاستی‌هایی انتقاد کنم که غرب ستیزی و غرب ستایی را به یک میزان به چالشی می‌کشاند: مشکل اساسی آن است که به هر حال، شناخت و دانش را جایگاهی بایسته در فرهنگ ما نیست.

در همین روز نامه تایمز صدها مقاله، سر مقاله و مقاله ویژه هست که پژوهش‌گران تاریخ معاصر ایران از آن بی‌نیاز نیستند. بگذریم که روزنامه تایمز، تنها نمونه‌ای است از رسانه‌های غرب برای روشن‌تر شدن این نکته، فهرست مقاله‌ها، سر مقاله‌ها و مقاله‌های ویژه را به عنوان دومین پی‌اف‌زود این نوشتار آورده‌ایم. با این امید که مروری بر آن، متولیان نهادهای فرهنگی و پژوهشی کشور را برانگیزد، تا شاید با تجدید نظری در روزند کنونی، برای زدودن کاستی‌ها گامی برداریم.

عبدالمجید معادیخواه

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی